



## **Iranian constitution; A fantasy revolutionary in the face of modernity**

Arash Monshizadegan<sup>1</sup> – Vahid Soleimani Moghadam<sup>2</sup>

### **Abstract**

Iran's entry into the new era began with a movement called Constitutionalism. This revolution is considered the highlight of Iran's entry into the modern world and the serious and formal conflict between tradition and modernity. A movement that was formed based on public dissatisfaction, economic disturbances, and political inefficiency, and it started with great expectations. Still, it drowned in the deep sea of despair and led to a period of conflict and chaos, which brought the country to the brink of collapse. The present article seeks to examine the question of what is the relationship between the occurrence of constitutionalism and western modernity? This article is based on the assumption that the constitutional revolution is of a fantasy type and is caused by the encounter of Iranians with the shock of western modernity. Phantasies, which are, from the point of view, the product of a traumatic encounter with reality, are like a stiff veil, making the possibility of appearing and showing efficiency impossible and marginalizing the idea of solving the crisis. In this imaginary scene, we are the protagonists, and our dreams are being realized, and our desires are being formed. Our social reality is the product of this fantasy and an inappropriate and sarcastic response to the incurability of reality. This imaginary integration of political reality does not leave a way out for the society except to remain captive in the cycle of successive fantasies.

**Keywords: constitutionalism, political psychoanalysis, fantasy, trauma, modernity.**

---

<sup>1</sup>Department of Political Science, Mashhad Branch, Islamic Azad University, Mashhad, Iran  
**Ar\_mo816@mail.um.ac.ir**

<sup>2</sup> Ph.D. Student in Political Science, Department of Political Science, Mashhad Branch, Islamic Azad University, Mashhad, Iran,  
**vahid.soleimani1363@gmail.com**



## مشروطه ایرانی؛ انقلابی فانتزیک در مواجهه با روان ضربه تجدد

آرش منشی زادگان<sup>۱</sup>، وحید سلیمانی مقدم<sup>۲</sup>

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۹/۱۶

### چکیده

ورود ایران به عصر جدید با جنبشی آغاز شد که مشروطه نام گرفت، انقلابی که نقطه برجسته ورود ایران به دنیای مدرن و تعارض جدی و رسمی میان سنت و مدرنیته محسوب می‌گردد. جنبشی که بر بستری از نارضایتی‌های عمومی، آشفتگی‌های اقتصادی، ناکارآمدی سیاسی شکل گرفت و با انتظاراتی بزرگ آغاز شد اما فرجام آن غرق شدن در دریای ژرف ناامیدی بود و به دوره‌ای از کشمکش و هرج و مرج منجر شد که کشور را به آستانه فروپاشی کشاند. مقاله حاضر در پی بررسی این پرسش است که وقوع مشروطیت چه نسبتی با مدرنیته غربی دارد؟ این مقاله بر این فرض استوار است که انقلاب مشروطه از نوع فانتزیک و ناشی از مواجهه ایرانیان با روان-ضربه مدرنیته غربی است. فانتزی‌ها که از یک منظر محصول مواجهه تروماتیک با امر واقع هستند مانند حجابی سخت امکان بروز و نمایش کارآمدی را غیرممکن و اندیشه حل بحران را به حاشیه می‌برند. در این صحنه خیالی، ما قهرمان داستانیم و آرزوهایمان در حال تحقق و میلمان در حال شکل‌گیری است. واقعیت اجتماعی ما محصول این فانتزی و پاسخی ناشایست و کژتاب به لاعلاجی امر واقع است. این انسجام خیالی واقعیت سیاسی، راه برون‌رفتی پیشرو جامعه نمی‌گذارد جز آن که در چرخه تکرار فانتزی‌های پی‌درپی اسیر بمانیم.

### واژگان کلیدی: مشروطیت، روانکاوی سیاسی، فانتزی، تروما، مدرنیته.

دکتری علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد، مشهد، ایران،<sup>۱</sup> (نویسنده مسئول)

Ar\_mo816@mail.um.ac.ir

<sup>۲</sup> دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد، مشهد، ایران.

فصلنامه دانش‌نامه علوم سیاسی، سال سوم، شماره نهم، زمستان ۱۴۰۱، صص ۴۴-۱۸

## مقدمه

مشروطیت را می‌توان سرآغاز فصلی نوین در تاریخ ایران معاصر دانست، تحولی که شدیداً متأثر از مدرنیته غربی بوده است. مدرنیته‌ای که در قرن شانزدهم با اکتشاف عالم و سپس دوران انقلاب‌های کشاورزی، صنعتی و اجتماعی همراه بود؛ برخی از ابعاد تجدد، به دو گونه به سرزمین‌های دیگر منتقل شد. نخست تصرف یک سرزمین و ایجاد وضع استعماری در مقابل کشورهای ضعیف‌تر و در گونه دوم، اروپا در مقابل چند کشور بزرگ و قدیمی جهان از راهی دیگر درآمد. غرب نیروی نظامی خود را درگیر جنگ‌های ناحیه‌ای با آن‌ها کرد تا وادار به پذیرش برتری خود و بستن قراردادهای تحمیلی شوند. این کشورهای به‌ظاهر مستقل ناگزیر از قبول یک وضع غیر استعماری وابسته شدند. در این چارچوب، دخالت غرب موجب پیدایی نوعی خودآگاهی در میان گروهی کوچک از روشنفکران و زمامداران ممالک قدیمی شد. این روشن‌فکران به اندیشه ریشه‌یابی دردها افتادند و بسیار زود دریافتند که ناگزیر از جست‌وجوی درمان در بطن همان تمدن غرب هستند. در خاورمیانه، غرب با امپراتوری ایران برخورد کرد که ساختی ایلیاتی داشت و به‌نوعی تماس میان اسلام و مسیحیت برقرار شد. برخورد ایران با تمدن غرب، بعد از برخورد ایران با اسلام، مهم‌ترین پدیده فرهنگی تاریخ ایران است. باید گفت هنگامی که مدرنیته در صحنه ظاهر شود، به‌سادگی نادیده گرفته نمی‌شود بلکه شاهد واکنش‌های مختلفی نسبت به آن هستیم. تأثیر مدرنیته بر جوامع غیر غربی حتی بر آن جوامعی که تمدنی دیرپا و غنی در پیشینه خود داشتند، آنان را به بازتعریف سنت‌های خود و انگاره‌ها و نهادهای وابسته به آن سوق می‌دهد. به این طریق، انگاره‌های نوینی ارائه می‌شود و نهادهای نوینی استقرار می‌یابد. در اوایل قرن نوزدهم پس از شکست‌های پیاپی از روسیه و درهم ریختن امپراتوری ایران و بعد از پیدایش فقر همه‌گیر و آزادی نسبی زمان محمدشاه، این‌گونه جنبش‌ها در ایران نیز فرصت بروز پیدا کرد. در پژوهش پیش‌رو پرسش اصلی این است که انقلاب مشروطه از منظر روان‌کاوی سیاسی چگونه

برساخته شده است؟ بر اساس فرضیه مقاله، انقلاب مشروطه محصول واکنشی فانتزیک به مواجهه ایرانیان با امر واقع تروماتیک تجدد بود. در واقع با عیان شدن مدرنیته و آثار آن در کشور، برخی از نخبگان و پیشرانان جامعه با ایستاری فانتزیک به دنبال تحقق مشروطه افتادند تا تبعات این امر واقع را تحمل پذیر کنند. عدم مواجهه درست با این مسئله موجب ایجاد بحران‌های متعدد پیش روی کشور از جمله هرج و مرج و غیره شد.

### چارچوب نظری

روان کاوی با زیگموند فروید آغاز می‌شود اما نمی‌توان روان کاوی را به آراء و آموزه‌های او محدود کرد. از این جهت، روان کاوی معاصر را روان کاوی پسا فرویدی می‌نامند. در میان همه نظریه پردازان پسا فرویدی، لکان پرآوازه ترین اندیشمند در روان کاوی است. ژک مری امیل لکان (۱۹۰۱-۱۹۸۱)، پزشک و روان کاو فرانسوی، مهم ترین روان کاو پس از زیگموند فروید، بنیان گذار و پدر روان کاوی است. کار لکان به طرز عمیقاً بحث انگیز، روان کاوی را هم در مقام نظریه ذهن ناخود آگاه و هم در مقام فعالیتی بالینی دگرگون کرده است. اکنون بیش از پنجاه درصد روان کاوان دنیا از روش‌های لکانی استفاده می‌کنند (هومر، ۱۳۹۴: ۲-۱۱). درک لکان از من و هویت، بیشتر، با من در پیوند با امیال ناخود آگاه است بنابراین روان کاوی خود را علیه روان شناسی من نفسانی پایه گذاری کرد (ایستوپ، ۱۳۹۰: ۸۴). وی به عنوان اندیشمندی شالوده شکن، نظریه ای ارائه می‌دهد که مرزهای رشته خود را پشت سر می‌گذارد و خود را با سیاست ورزی، فلسفه، ادبیات، علم، دین و همه عرصه‌های دیگر مربوط به ساختن نظریه ای فراگیر، درگیر می‌کند، نظریه ای که به تحلیل همه آن تلاش‌هایی می‌پردازد که انسان‌ها نقش در آن دارند.

لکان هرگونه تصور و اندیشه بسیط درباره «من» و «حقیقت» را به پرسش کشیده و برساخته شدن دانش از رهگذر ساختارهای زبانی و ایدئولوژیک که نه تنها آگاهی بلکه هم چنین زیستن‌های ناآگاه ما را سامان می‌دهند، اصرار می‌ورزد. وی، منکر هر باوری به

حقیقت به‌مثابه یک مطلق یا بنیانی برای دانش بیرون از عمل آدمی است. لکان، ضمیر ناخودآگاه را چون زبان، دارای ساختار می‌دانست و هم‌زمان نفس آگاه را هم باید با مفاهیم زبان‌شناختی فهمید. همچنین به یاری مفاهیم ژوئیسانس<sup>۱</sup> و میل، نظامی تحت سلطه این ایده که «دیگری» در فرآیند تولید ذهنیت و سوژکتیویته دارای نقشی ابزاری است، ارائه می‌کند (تاجیک، ۱۳۸۶: ۲۲). از نظر وی، سوژه بین ایگو (منِ نفسانی) و ناخودآگاه و بین آگاهی و ناخودآگاه تقسیم شده است که همان سوژه شکافته است (فینک، ۱۳۹۷: ۱۰۶)؛ بنابراین، هویت هر فرد یا جامعه‌ای در نحوه رابطه‌ای است که به‌طور درون‌ذاتی با غیر دارد. از منظر روان‌کاوی، ساخت عینیت اجتماعی و هویت سیاسی به شکل ساختاری بسته و درون‌گرا نهایتاً ناممکن است و ما به‌ناچار همواره درگیر ساختن هویتیم، درست به این دلیل که ساختن هویتی کامل امکان‌پذیر نیست (Laclau, 1990, p 44).

به نظر لکان، منِ نفسانی فرد با توجه به تصویری که از هم‌نوع خود دارد، شکل می‌گیرد و این مهم، قبل از همه ناشی از تصویری است که در آینه از وجود خویش به دست می‌آورد. لذا وی، فاعلیت آدمی را امری اعتباری یعنی فاقد مابه‌ازائی خارجی می‌داند. فاعل از آن جهت، فاعلی اعتباری است که قائم‌به‌ذات نبوده بلکه تابع غیراست زیرا از آن‌رو خود است که به غیر تعلق دارد. اگر نفس آدمی، عاملی اعتباری است در آن صورت باید گفت که میل و تمنای او همواره میل و تمنای غیراست و از آن جهت تمناست که انسان موجودی متکلم است (موللی، ۱۳۸۷: ۴-۳۰). لکان فرآیند اجتماعی شدن سوژه را در پیوند با ساختمان نفسانی آن در قالب ساحت خیالی، ساحت نمادین و ساحت واقع می‌داند. این سه ساحت، واقعیت وجودی انسان هستند و وجود نفسانی آدمی، قائل به آن‌ها است (احمدی، ۱۳۹۳: ۹۱). به عبارت دیگر، لکان، فرآیند رشد روانی انسان را در سه مرحله نظم خیالی، نظم نمادین و نظم واقع بر مبنای گره برومه‌ای به شکلی درهم‌تنیده

<sup>۱</sup> ژوئیسانس ترکیبی از لذت و درد است یا به بیان دقیق‌تر، لذت در درد.

توصیف می‌کند (دی‌پالمر و دانکلبرگر، ۱۳۹۵: ۹۳). ساحت خیالی لکان، از مهم‌ترین مراحل رشد روانی سوژه است که طی آن، نطفه نفس یا من، بسته و نفس زاییده می‌شود. معمولاً این فرآیند مرحله آینه‌ای نامیده می‌شود. طفل با همزادپنداری با تصویر خودش در آینه (حال این آینه واقعاً آینه باشد و خواه آینه فردی دیگر) بر نارسایی و عدم هماهنگی حرکاتش چیره می‌شود. از همین روست که انسان همواره خواهد کوشید تا دیگری را با خود یکی کند و حتی پس از ورود به سنین بزرگ‌سالی هم نفس، خصلت پی‌جویی کلیت و وحدت را از دست نمی‌دهد (مایرز، ۱۳۹۱: ۳۸-۴۰).

ورود به ساحت رمز و اشارت موجب از دست دادن بخشی از رضایتمندی حاصل از شیء می‌گردد. همین بخش ازدست‌رفته است که از این پس مطلوب یا مورد اصلی میل را تشکیل داده و موجب می‌گردد که میل حالتی پایان‌ناپذیر پیدا کند. میل بدین معنی است که غیر به‌عنوان مخاطب اصلی نفس، واجد مطلوب نهائی اوست ولی همان‌طور که بخش ازدست‌رفته، خلأ و فقدان دائمی برای نفس است به همان نحو، غیر نیز قادر به حصول بخش ازدست‌رفته نبوده، موجودیتی محذوف است (غیر). لذا فقدان، مقوله‌ای مشترک میان فاعل نفسانی و غیراست. مطلوب میل آدمی از تلاقی نفس و غیر حاصل می‌آید. فاعل نفسانی همواره در پی آن است که بر فقدان اساسی غیر فائق آید (موللی، ۱۳۸۷: ۵۰-۶۵)؛ بنابراین، سوژه در اندیشه لکان به دلیل جدایی از مادر و میل برای ابژه گمشده دست‌نیافتنی به‌طور هم‌زمان معادل فقدان و پس‌مانده در همه اشکال سوژه شدن است (رایت، ۱۳۹۵: ۶۰). کودک با گردن نهادن بر قوانین زبان به سوژه‌ای در زبان بدل می‌شود، در زبان زندگی می‌کند و امید می‌بندد که از طریق دنیای واژه‌ها به بازنمایی مناسبی دست یابد. درواقع، دال، سوژه را تعیین می‌کند و سوژه ساختار خود را مدیون دال است؛ اما سوژه دال که بر اساس پذیرش قوانین زبان شکل گرفته به‌جای اینکه از بیگانگه گشتگی درگذرد تا به هویتی یکپارچه برسد، درنهایت سوژه‌ای است دچار فقدان تمام‌عیار. این مورد، پیشاپیش نشان‌دهنده دلالت سیاسی مقوله لکانی سوژه دچار فقدان است

(استاوراکاکیس، ۱۳۹۴: ۴۲). به‌طور کلی جدا از زبان، سوپژکتیویته انسانی وجود ندارد پس انسان به‌عنوان سوژه مستقل از رابطه‌اش با سوژه‌های دیگر وجود ندارد. سوژه بدون زبان نمی‌تواند یک سوژه انسانی باشد. جز در بازنمایی، سوژه‌ای وجود ندارد و ما همیشه وابسته به تفسیر دیگرانیم. از سوی دیگر، امر واقع چیزی فراسوی امر نمادین و خیالی است و به‌مثابه حدود مرز هر دوی آن‌ها عمل می‌کند (فینک، ۱۳۹۷: ۷۶).

از این منظر نقطه عزیمت ما در روان‌کاوی سیاسی، مفهوم سوژه لکانی است. سوژه‌ای که در اساس چندپاره و بیگانه شده است و لذا جایگاه استقرار هویتی محال و مکان وقوع سیاست همان‌انگاری است. از منظر همین سوژه است که تحلیل سیاسی صورت می‌پذیرد. دیدگاه لکان به دلیل بینشی که از سوژه بشری ارائه می‌کند در تحلیل اجتماعی-سیاسی معاصر بسی مفید است. سوژه لکانی، فراسوی سوژه ماهیت‌باورانه یعنی سوژه متعلق به سنت فلسفی اومانستی یا سوژه دکارتی یا حتی سوژه فروکاست گرایانه مارکسیستی است. اگر انسان دارای ماهیت باشد نمی‌توان این ماهیت را در سطح بازنمایی یعنی بازنمایی بشر از خودش جست (Barret, 1991, p 107). سوژه لکانی دچار فقدان ماهیت است و به‌این ترتیب به ایده دونیم‌شدگی اگو عمومیت می‌بخشد. مفهوم لکانی سوپژکتیویته نقطه آغاز تحلیل‌های اجتماعی-سیاسی است. از منظری دیگر، شکاف شکل‌گرفته در مواجهه بین کژکارکرد نظم نمادین-خیالی و عدم تحقق واقعیت ابژکتیو در شکل صحیح خود از منظر بیرونی است که سبب‌ساز شکل‌گیری سوژه می‌شود. از این‌رو ساحت واقع را باید به‌مثابه یک شکاف بر سازنده دید که به‌مثابه خلأیی بر سازنده ظاهر می‌شود و واقعیات سیاسی اجتماعی بر ساخته شده توسط گفتمان دیگری بزرگ را به دلیل ناکامل و ناقص بودنشان به چالش می‌کشد (زوپانچیچ، ۱۳۹۸: ۳۴). از این‌رو روان‌کاوی سیاسی یعنی تلاش برای واکاوی چرایی بروز و ظهور مقاومت و شکل‌گیری شرایط تروماتیکی که منجر به تولد سوژه‌های هیستریک شده است، سوژه-

هایی که دیگر در موقعیت سوژگی تحمیل شده از طرف گفتمان دیگری بزرگ جامعه و در نقاط دوخت و بخیه قبلی خود قرار نمی گیرند (زوپانچیچ، ۱۳۹۸: ۶۲).

به عنوان جمع بندی، موارد زیر را می توان به عنوان شاخصه های سیاسی روان کاوی لکان برداشت کرد:

- شناخت و بازنمایی جهان، خود و دیگران، جز در پرتو زبان ممکن نمی گردد و چیزی به نام فرازبان وجود ندارد.

- قلمرو دال، عبارت است از قلمرو نظم نمادین (نظم انواع گوناگون نشانه ها، نمادها، دلالت ها، بازنمایی ها و تصویرها). دال همیشه از مدلول جداست و از استقلال واقعی برخوردار است.

- جز در بازنمایی، سوژه ای وجود ندارد. امر سیاسی برساخته زبانی است. زبان سامانی از دگر بودگی هاست. مطالعه و تحلیل امر سیاسی از رهگذر مطالعه نظم نمادین (زبانی) آغاز می شود.

- دو گانه انگاری میان ذهنیت و عینیت را در تحلیل امور سیاسی نادیده انگاریم.

- جامعه را به مثابه شیئی محسوس و واحد که فرآیندهای جزئی خاص خود را بنا می نهد، غیرممکن بدانیم. عرصه سیاست، عرصه بازی تکثرها، تمایزها و ساحتی غیرعقلانی و پیش بینی ناپذیر است.

- هویت هر سوژه سیاسی، هویتی ربطی است و در رابطه با سوژه های دیگر که زبان جزئی لاینفک از آن است، ساخته و پرداخته می شود.

- افراد، ساخته و پرداخته های ایدئولوژی هستند (مراد از ایدئولوژی، مجموعه ای از گفتارها و تصاویر است که شایع ترین دانش و ارزش ها یعنی خرد متعارف یا عقل سلیم را شامل می شود).



## فانتزی

روان‌کاوی در وهله اول درباره واقعیت امیال و خواست‌های ناخودآگاه ماست. این امیال ناخودآگاه در بستر فانتزی متجلی می‌شوند. فانتزی، صحنه‌ای خیالی است که سوژه در آن، قهرمان داستان است. فانتزی، همواره بیانگر تحقق و ارضای آرزویی است که هم در قلمرو خصوصی و هم در قلمرو عمومی حضور دارد. فانتزی‌ها عموماً ترکیبی از عناصر آگاهانه و ناخودآگاه‌اند که بین دو قطب واقعیت و خیال قرار می‌گیرند. سوژه‌ها به وسیله فانتزی، میل خود را شکل می‌دهند و فانتزی، مکمل میل است. ما با کمک فانتزی، واقعیت اجتماعی خود را می‌سازیم که پاسخی به لاعلاجی امر واقع است (هومر، ۱۳۹۴: ۷۸-۹۲). از منظری دیگر چون تحقق و ارضای کامل میل ناممکن است، پس وعده میل بسی ضروری خواهد بود که بدون آن نمی‌توان میل را حفظ کرد. نام این وعده در نظریه لکان، فانتزی است. فانتزی ساختی است که میل را تحریک می‌کند و برمی‌انگیزد، دقیقاً به این دلیل که فانتزی وعده پر کردن فقدان را در دیگری بزرگ می‌دهد، فقدانیه که به موجب گم‌شدن ژوئیسانس<sup>۱</sup> به وجود آمده است. ساختار فانتزی از رابطه سوژه شکافته دچار فقدان و وعده حذف فقدان یا ترمیم آن یا بی‌اثر سازی ساختاری آن شکل گرفته است. در یک کلام، فانتزی می‌کوشد جای دیگری بزرگ دچار فقدان را اشغال کند که نشان‌دهنده لذت قربانی شده ماست.

به عبارت دیگر، چون واقعیت در ساحت نمادین مفصل‌بندی می‌شود و ساحت نمادین دچار فقدان است، واقعیت تنها با توسل جستن به فانتزی، انسجام خود را به صورت موضوع همانندسازی به دست می‌آورد و خواستنی می‌شود. فانتزی به گفتمان، انسجام می‌بخشد چون با «غیر» مخالفت می‌کند. سازگاری درونی ساخت نمادین واقعیت وابسته به هماهنگی درونی فانتزی است. این هماهنگی فانتزی‌وار از طریق بی‌اثر سازی غیر، ساحت واقع و نفی فقدان عام که عرصه اجتماعی را درمی‌نوردد، امکان‌پذیر است. اگر

1. Jouissance

فانتزی اجتماعی مولد سازگاری درونی ساخت ویژه‌ای باشد، این نقش را از طریق معرفی غیر به‌عنوان بیگانه و مزاحمی آزاردهنده ایفا می‌کند. فانتزی اجتماعی (نظم هماهنگ اجتماعی یا طبیعی) تنها به شرطی برقرار است که تمام بی‌نظمی‌های سمج را بتوان به مزاحم بیگانه‌ای نسبت داد. واقعیت سیاسی و دنیای سیاست ورزی به‌مانند تمام واقعیت‌های دیگر، در سطح نمادین (از طریق دخالت سازوکارهای کنایی، استعاره و نیز نقاط کاپیتون و دال‌های تهی)، ساخته و از جانب چارچوب‌هایی فانتزی‌وار که بدان انسجامی خیالی می‌بخشد و وعده ایجاد تکیه‌گاه در ساحت واقع را می‌دهند، موردحمایت قرار می‌گیرد (استاوراکاکیس، ۱۳۹۴: ۸۷-۹۳).

وقتی سوژه را از منظر فقدان تصویر کنیم، فقدان را می‌توان فقدان ژوئیسانس دانست. بهترین تعبیر برای ژوئیسانس شاید تمتع باشد که از لذت متفاوت است. اگر لذت را احساس خوشایند بدانیم، تمتع با تداوم یا افزایش شدید تنش سروکار دارد که اغلب دردناک است. در تعبیری دیگر، ژوئیسانس، نوعی کیف را توصیف می‌کند که شخص ممکن است از انجام کاری که آن‌قدر لذت بردنی است که دردآور می‌شود، به دست بیاورد (فینک، ۱۴۰۰: ۲۶). این واقعیت که این ژوئیسانس همیشه از دست‌رفته است، به این معنی نیست که فرآیندهای هویت‌یابی را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد. در چارچوب توهم بازیابی ژوئیسانس است که فانتزی‌هایی برای بسیاری از پروژه‌های سیاسی و نقش‌های اجتماعی فراهم می‌آیند. برای مثال گفتمان‌های زندگی خوب و عادلانه، دولتی خیالی ترسیم می‌کنند که لذت ما در آن محدود نشده است و آرمان‌شهری ترسیم می‌کنند که می‌تواند در زمره فانتزی‌ها قرار گیرد. شکست یک دشمن یا موفقیت تیم ملی فوتبال که همراه با برگزاری جشن هستند، نمونه‌هایی از چنین تجربه‌هایی از تمتع هستند. با این وجود، ژوئیسانس تجربه‌شده، ناتمام باقی می‌ماند. ژوئیسانس حاصل‌شده بسیار متفاوت از ژوئیسانس موردنظر است. این عدم ارضای کامل میل باعث نارضایتی می‌شود. این فقدان، بازتولید یک فانتزی دیگر را نوید می‌دهد. منطق فانتزی بر مبنای فراموش

کردن این است که لذت کامل دست‌نیافتنی است و اغلب اوقات علت فقدان لذت را به کسی نسبت می‌دهند که آن را به سرقت برده است. تاریخ ناسیونالیستی احساسی اغلب مبتنی بر فرض یک دوره طلایی است که مردم در آن سعادت‌مند و خوشبخت بودند که بعدها توسط یکدیگری شر نابود شده است؛ کسی که ملت را از لذتش محروم کرده است. دیگری شر در دوره معاصر می‌تواند یک اشغالگر خارجی باشد یعنی کسانی که همیشه نقشه می‌کشند بر دنیا حکومت کنند و با برخی از قدرت‌های تاریک و هواداران محلی‌شان می‌خواهند ملت پرافتخار ما را تبدیل به برده کنند یا حتی مهاجرانی که شغل ما را می‌دزدند. از این منظر، مانع در برابر کیف کامل می‌تواند تغییر کند، اما منطق فانتزی همان است. نکته مهم آن است که فانتزی باعث یکپارچگی ملی، تحکیم هویت ملی و تحریک میل ملی می‌گردد. این کار با ساختاربخشی به بخشی از کیف سوژه اجتماعی از طریق یک سری اقدامات جمعی (جشن‌ها، جشنواره‌ها و مراسمات) و با بازتولید خود در گفتمان عمومی رسمی و غیررسمی صورت می‌پذیرد؛ بنابراین فانتزی را می‌توان به واقعیت سیاسی-اجتماعی از طریق ارجاع به علت و هدف آرزومندی و ژوئیسانس پیوند داد (Glynos, 2008: 7-8).

در فانتزی، سوژه، حس خیالی کلیت، تمامیت، رضایت و سعادت را کسب می‌کند. در این فضا، افراد، اجزای سناریوی فانتزی خود را چنان تنظیم می‌کنند که حداکثر هیجان را از آن کسب کنند. البته ضمانتی در کار نیست که آنچه برای سوژه بسیار هیجان‌انگیز است بسیار لذت‌بخش نیز باشد. این هیجان خواه همبسته احساس آگاهانه لذت باشد خواه درد که ژوئیسانس نامیدیم توسط سوژه در فانتزی تنظیم می‌شود؛ بنابراین ژوئیسانس، در دوران کودکی، جانشین اتحاد احتمالی گمشده مادر-کودک می‌شود. ژوئیسانس جای تمامیت یا کلیت سابق را می‌گیرد و فانتزی، سوژه را از نیستی او در سطح بیگانگی می‌گذراند و حس وجود را فراهم می‌کند (فینک، ۱۳۹۷: ۱۳۰-۱۳۴). فانتزی یکی از راه‌هایی است که به کمک آن با عدم رضایتمان از ژوئیسانس خودمان و امکان‌ناپذیری امر

واقع کنار می آییم. آنچه فکر می کنیم از ما دزدیده شده ژوئیسانس ماست (ژیژک، ۱۳۸۴: ۱۹).

ژیژک بیشتر مواقع، فانتزی را نوعی قاب به شمار می آورد که از طریق آن واقعیت را می بینیم. این قاب، چشم اندازی خاص یا سوپژکتیو از واقعیت را فراهم می آورد. این چشم انداز در سایه‌ی میل است و میل همواره جهت دار است یعنی همیشه نظرگاهی خاص را بدیهی می گیرد؛ بنابراین، فانتزی، قابی کژتابانه پیرامون واقعیت است. ما بدون فانتزی‌های ویژه خودمان، به نسخه‌ای معقول و عینی نمی‌رسیم، بلکه کلاً دسترسی به واقعیت را از دست می‌دهیم. در نسبت میان واقعیت و تخیل، فانتزی بخش کوچکی از تخیل است که ما با آن به واقعیت دسترسی می‌یابیم. قابی که متضمن دسترسی ما به واقعیت و حس معنای ما از واقعیت است. وقتی فانتزی بنیادین ما نابود می‌شود، فقدان واقعیت را تجربه می‌کنیم؛ بنابراین فانتزی به‌رغم معانی معمول آن، فقط خیال‌بافی یا ارضای تخیلی نیست، بلکه چشم‌اندازی است که از درون آن جهان را می‌بینیم، نقطه دیدی است که با آن قادر می‌شویم به واقعیت نگاه کنیم. ژیزک معتقد است که این نقطه دید یا نظرگاه از بنیادی ترین فانتزی ما، همان چیزی است که به شکلی ابژکتیو ما را سوپژکتیو می‌سازد. جان کلام قاب فانتزی این است که در وهله اول، خود واقعیت سوژه را می‌سازد (مایرز، ۱۳۹۱: ۱۵۲-۱۵۹).

فانتزی، صرفاً موضوعی خصوصی نیست، فانتزی‌ها از طریق رسانه‌هایی مانند فیلم، ادبیات و تلویزیون در قلمرو عمومی پرسی می‌زنند. فانتزی ناحیه ممتازی است که در آن واقعیت اجتماعی و ناخودآگاه درگیر تجسمی هستند که با هر دوی آن‌ها عجین می‌شود. بنیادی ترین فانتزی ما مربوط به اولین تجربه‌های برآمدن و تحلیل رفتن میل است. سوژه‌ها به وسیله فانتزی، میل خود را شکل می‌دهند، پس فانتزی مکمل میل است. فانتزی نه ابژه میل نه میل به ابژه‌های خاص است، بلکه زمینه یا میزانشن میل است. لذتی که از فانتزی می‌بریم نه ناشی از دستیابی به ابژه آن، بلکه حاصل به روی صحنه آوردن میل است. البته

فانتزی هرگز نباید تحقق یابد یا با واقعیت درآمیزد. سوژه با کمک فانتزی تلاش می‌کند توهم وحدت خود را با دیگری بزرگ حفظ کند و بر چندپارگی خودش سرپوش بگذارد (هومر، ۱۳۹۴: ۱۱۱).

همچنین در هر فانتزی، همواره جنبه‌ای خوب و جنبه‌ای بد وجود دارد. همراه با رؤیای سعادت‌مندمان، طرفی تاریک وجود دارد که شامل حسادت، خشم و خباثت می‌گردد. رژیم تمامیت‌خواه اقتدارگرا نمونه کاملی از این ساختار دوگانه است. اول، جنبه‌ای اتوپیایی وجود دارد. فانتزی حکومت کامل به‌عنوان جامعه یگانه و هماهنگ مردمانی که به‌طور طبیعی و ذاتی باهم پیوند دارند؛ اما این اتوپیاگرایی همواره با ضدش همراه است. فانتزی دسیسه‌ها، توطئه‌ها و تهدیدهایی که تحقق بخشیدن این اتوپیا را متوقف می‌کنند. کارکرده فانتزی اتوپیا متضمن پیش‌فرض انکار و واپس‌زنی بخشی از خودش است. به بیان دقیق‌تر، آنچه جوامع را یکپارچه می‌کند، انتساب بهره از لذت مازاد به دیگری یا گروه‌های خارجی است. به نزد سوژه، این انتساب لذت مازاد به دیگری در قالب شکل خاصی از سرقت عمل می‌کند. سرقت از لذت متعلق به خود فرد. اگر تهدید به‌طور واقعی و تجربی وجود ندارد پس باید ابداع شود. لذت بردن دیگری باید در حکم محروم شدن ما از لذت محسوب شود. این منطق را ژیتزک، سرقت لذت نامیده است (هومر، ۱۳۹۴: ۷۶-۸۰).

از منظر روان‌کاوی، سوژه نوستالژیک به دنبال لذت از دست‌رفته در گذشته خود است، درحالی‌که سوژه دچار پارانوئیا، دیگری را مقصری می‌داند که آن را گرفته است؛ بنابراین، برای سوژه پارانوئیک، موجودی خارجی (تهدید) وجود دارد که از لذت نهایی سوژه جلوگیری می‌کند. سوژه پارانوئیک می‌تواند دو نگرش نسبت به دیگری داشته باشد. طبق یک نگرش، «دیگری» قبلاً اشیای ممتاز و ویژه را به سرقت برده و از آنچه در

۱. نگاه پارانوایی: نگاهی که می‌خواهد بر همه اطرافیان، نظارت داشته و سلطه پیدا کند و پیوسته نگران است که مبادا خطری غافل‌گیرش کند.

اصل مال من است لذت می‌برد. در نگرش دوم، دیگری هنوز هدف ایدئال را به سرقت نبرده است، اما او به طرز حيله گرانه‌ای قصد دارد این کار را انجام دهد. به این ترتیب، سوژه پارانوئیک نسبت به وجود لذت نهایی اطمینان خاطر پیدا می‌کند، اما فقط با این فرض که همیشه دشمنی برای به دست آوردن آن وجود دارد. از همین منظر، ایدئولوژی برای عملکرد مؤثر، متکی به ساختاری فانتزی است تا ناسازگاری‌ها و تضادهای جنبه اجتناب‌ناپذیر واقعیت اجتماعی را از بین ببرد. با توجه به اینکه تجربه هرگز نمی‌تواند مطابق با این نسخه خیال‌انگیز کامل و هماهنگ از واقعیت باشد، سرمایه‌گذاری پایدار در ایدئولوژی لزوماً متکی به ایجاد دیگری (خارجی) است که می‌تواند بار سرزنش عدم تحقق اجتناب‌ناپذیر ایده آلی را به دوش بکشد. در تحلیل این پویایی فانتزی، می‌توانیم دو روش را شناسایی کنیم که برای حفظ ایدئولوژی باهم کار می‌کنند. اولین مورد را می‌توان به‌عنوان یک حالت زیبا توصیف کرد که شامل ایجاد یک حالت هماهنگی و کمال است که تحقق آن از طرف دیگری شیطان‌صفت جلوگیری می‌شود. دومین مکمل ضروری آن، یک حالت وحشتناک است که ویرانی و تخریبی را به تصویر می‌کشد که در صورت عدم مقابله با تهدیدکننده، رخ خواهد داد (kabgani, 2016: 162-163).

به اعتقاد ژیتسک، جایگاه حقیقی فانتزی است که یک بنای شکوهمند ایدئولوژیک را حفظ می‌کند. فانتزی می‌تواند به‌عنوان راهی برای تشخیص موانع و جهت‌گیری‌های رقابت سیاسی و بسیج باشد. همچنین به ما نشان می‌دهد در یک تحول سیاسی، موانع تغییر، فقط اجتماعی، فرهنگی یا اقتصادی نیستند، بلکه می‌تواند ایدئولوژیک باشد. قدرت ایدئولوژی در اینجا، نیرو و محتوی خود را از منطق فانتزی و نحوه ارتباط سوژه با لذت دریافت می‌کند (صادقی پور، ۱۳۹۱: ۱۲۵-۱۳۶).

به‌طور خلاصه، ساختار و کارکرد فعالیت‌های فانتزی آرمان‌شهری به شرح زیر است (استاوراکاکیس، ۱۳۹۴: ۱۶۰-۱۶۱):

- شرط امکان آن، وعده ترمیم فقدان و وصول به ژوئیسانس است.

- محصول فرعی ضروری و ثابت این عملکرد، تولید دشمن بزرگی است که باید به هر قیمتی نابود شود.

- اگرچه مثلث ساختاری طرح مزبور (وعده/جامعه آرمان‌شهری آینده/دشمن بزرگ) ثابت است، مصادیق آن به شدت متغیرند.

### گذر از فانتزی

ژیک معتقد است در بلندمدت، برای پرهیز از برخورد فانتزی‌ها، باید درنوردیدن یا گذر از فانتزی را یاد بگیریم و از نقاب‌های ایجادشده توسط فانتزی رها شویم (مایرز، ۱۳۹۱: ۱۶۰). در گذر از فانتزی نیازمند یکی شدن با دشمن و «دیگری» هستیم. باید در صفات منتسب به غیر، محصول ضروری نظام اجتماعی‌مان را شناسایی کنیم و در مازادهای منتسب به غیریت‌ها، حقیقت خودمان را بازشناسیم (ژیک، ۱۳۸۴: ۱۹۳). در واقع، سوژه، درگیر سوژکتیوسازی روان‌ضربه امر واقع می‌شود، با پذیرش تبعات آن روان‌ضربه به اتخاذ واکنشی منطقی می‌پردازد و عهده‌دار مسئولیت کامل آن تروما می‌گردد.

گذر از فانتزی مستلزم آن است که سوژه در نسبت با «دیگری» موقعیتی جدید اختیار کند. علت بیگانه، آن میل دیگری که شخص را در موقعیت فعلی قرار داده، از یک لحاظ درونی می‌شود، مسئولیتش به گردن گرفته و پذیرفته می‌شود، از آن سوژه پردازی می‌شود و از آن خود می‌گردد. سوژه با فرآیند گذر از فانتزی، از تروما سوژه می‌سازد و مسؤولیت رویداد آسیب‌زا را به عهده می‌گیرد. گذر از فانتزی را می‌توان برحسب دال-پردازی میل دیگری (تبدیل شدن میل به دال) نیز صورت‌بندی کرد. از این لحاظ گذر از فانتزی مستلزم جدا شدن سوژه از گفتمانش درباره مشکلی که با میل دیگری دارد و رفع عدم موفقیت در حفظ فاصله مناسب از دیگری است. روان رنجوری در گفتمان تداوم دارد و مفهوم گذر از فانتزی، حاکی از شکلی از گذر از روان رنجوری است که در آن سوژه قادر است به‌طور موقت بیرون از گفتمان مستقر آسیب‌زا و جدا از آن باشد (فینک، ۱۳۹۷: ۱۳۶-۱۴۲). از منظری دیگر، حکم اخلاق روان‌کاوانه لکانی، پا پس نکشیدن از

میل خویش که بر لحظه پایانی فرآیند روان‌کاوی منطبق است، معادل گذر از فانتزی است. آن میلی که در ارتباط با آن ما نباید پا پس کشیم، همان میلی نیست که بر فانتزی اتکا دارد، بلکه میل دیگری در ورای فانتزی است. پا پس نکشیدن از میل حکایت از نوعی چشم‌پوشی ریشه‌ای از تنوع و غنای همه آن امیالی دارد که بر سناریو-فانتزی مبتنی‌اند. در ورای فانتزی هیچ نوع پدیده والای آرمانی وجود ندارد. بر این اساس، فانتزی را نباید تفسیر کرد، بلکه باید آن را پیمود. همه آنچه باید انجام دهیم تجربه این امر است که چگونه در ورای فانتزی، هیچ چیز هراسناکی وجود ندارد و اینکه چگونه فانتزی دقیقاً این هیچ چیز را پنهان می‌کند (ژیزک، ۱۳۸۴: ۱۸۷). در مجموع گذر از فانتزی می‌تواند منجر به بازپیکربندی جدید فانتزی سوژه گردد و در نتیجه منجر به رابطه‌ای جدید با موضع یا نقطه‌نظر اتخاذشده در خصوص «دیگری» شود. این همانا موضع یا نقطه‌نظری است که سوژه نسبت به علت اتخاذ کرده است، علتی که مسئول اکثر انتخاب‌ها و اعمال سوژه بوده است (فینک، ۱۴۰۰: ۱۲۱-۱۲۰). در واقع، سوژه نهایتاً از ابره ازدست‌رفته دست می‌کشد و بازپیکربندی فانتزی بنیادین رخ می‌دهد.

### بررسی شرایط ایران در زمان قاجار

در آغاز سلطنت قاجار، امپراتوری عثمانی، ایران را از اروپا جدا کرده بود و ایرانیان در آنچه در آن سوی می‌گذشت، بی‌خبر بودند. تنها روسیه است که نشانی از غرب داشت و ایرانیان اندک‌اندک آن را در نزدیکی خود احساس می‌کردند. حتی پس از شکست اول از روسیه، هنوز ایران کشور قدرتمندی تصور می‌شد که می‌تواند و باید با قدرت‌های دیگر مقابله کند اما واقعیت آن بود که شهرها از رونق افتاده بود و روستایان فقیر و درمانده بودند. ناگهان حوادث سختی پدید آمد: جنگ‌های ایران و روس، عهدنامه‌های گلستان و ترکمنچای. در یک سو، غرب بود که می‌تاخت و در دیگر سو، یک امپراتوری کهنه ایلیاتی با شاهانی که صلاح را در نگه‌داشتن تعادل قدیم می‌دانستند. در دهه نخست



قرن نوزدهم که به غرب توجه شد، روشنفکران به فکر تبدیل اوضاع بربریت و تکمیل لوازم تمدن و تربیت افتادند (بهنام، ۱۳۹۴: ۱۵-۲۱).

در داخل شاه قاجار مدعی انحصار بر ابزارهای اعمال زور، اداری و دیوانی، مالیه و قضایی بود. کلام او قانون تلقی می‌شد. عزل و نصب مقامات، اعطا و یا بازپس‌گیری امتیازات و افتخارات در اختیار وی بود. تمام کشور را ملک شخصی خود می‌دانست و می‌توانست مدعی همه اموال و املاک شود. در عمل، این قدرت به دلیل فقدان یک نظام دیوان‌سالاری دولتی و یک ارتش ثابت، سخت محدود بود. قدرت واقعی شاه از پایتخت فراتر نمی‌رفت و اقتدار وی بدون حمایت اعیان و متنفذان محلی عملاً نفوذ چندانی نداشت. پادشاهان قاجار عملاً هیچ نهاد حکومتی به معنای واقعی نداشتند و برای تمشیت امور رعایا فقط متکی به متنفذان محلی بودند (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۰۷). این متنفذان را می‌توان نوعی آریستوکرات زمین‌دار توصیف کرد. بیش‌تر درآمد آنان از کشاورزی تأمین می‌شد و در زبان محاوره‌ای آنان را ارباب و عمدۀ مالک می‌نامیدند.

در آستانه مشروطه، متعاقب عصر سپه‌سالار، با تغییری که در اقتصاد ایران رخ داد، از نیروهای اجتماعی جدیدی که پا به عرصه گذاشتند روشنفکران بودند. بروز و ظهور این نیروهای اجتماعی تازه و ائتلاف‌هایی که به تدریج میان آن و دیگر نیروهای اجتماعی (روحانیون، تجار و بازاریان) پدیدار شدند میدان قدرت در ایران را چنان نامتوازن کردند که درنهایت در جنبش تنباکو نمود پیدا کرد. انقلاب مشروطه، از نخستین جنبش‌های مشروطه‌خواهی جوامع شرقی در آغاز قرن بیستم به شمار می‌رود و هدفش تحدید قدرت حکومت، تحکیم قدرت قانون و تثبیت حقوق مدنی شهروندان بود (معمار، ۱۳۸۶: ۱۹۱). از زمانی که ایرانیان با ابعاد عینی و جنبه‌های ذهنی تجدد آشنا شدند و دورانی جدید از تاریخ اندیشه و تحولات اجتماعی خود را آغاز کردند تا به امروز، دست کم یک مسئله محوری ذهن نخبگان کشور را به خود مشغول کرده؛ و آن شناخت غرب یا فهم تجدد غربی است. شکست‌های نظامی ایرانیان در جنگ اول و دوم با روسیه در دوره قاجار و

شکل‌گیری فضای عقب‌ماندگی، منجر به پذیرش جهان دوگانه «دیگری» و «خود» شد. با وجود مفهوم واقعیت غرب به‌مثابه امر دیگر است که مفهوم و واقعیتی چون ایران یا امر خودی شکل گرفته است. بر این مبنا، غرب به‌عنوان غیر اصلی ایرانیان شناسایی می‌گردد. از منظر روان‌کاوی، با فراگیری زبان، «دیگری»، وارد منظومه فکری ما می‌شود. زبان که عموماً در ذات خود، بی‌ضرر و مفید تلقی می‌شود اما شکل بنیادی بیگانگی را همراه می‌آورد و سوژه را به جهان نمادین فقدان وارد می‌کند. این فقدان و شکاف، منجر به تولد سوژه‌ای شکافته می‌گردد که از طریق «فانتزی»، توهم تمامیت را حفظ می‌کند و آن سوژه، حس خیالی کلیت، تمامیت، رضایت و سعادت را کسب می‌کند. فانتزی، سوژه را از نیستی او در سطح بیگانگی می‌گذراند و حس وجود را فراهم می‌کند. امروزه علاقه قابل توجهی به روان‌کاوی در حوزه علوم اجتماعی ایجاد شده است و شاهد پژوهش‌هایی در این حوزه با زمینه‌های روان‌کاوانه هستیم. مفاهیم روان‌کاوانه اگرچه در جریان اصلی علوم سیاسی، غائب نیستند اما به‌طور مستقیم هم به آن‌ها اشاره نشده است. برای مثال به مفهوم فانتزی به‌طور مستقیم اشاره نشده است ولی می‌توان آن را در قالب اصطلاحات سیاسی همچون آرمان‌شهری سنتی مشاهده کرد، البته این اشاره‌ها صرفاً در حاشیه بوده‌اند (glynous, 2008:4).

در طی نیمه دوم سده نوزدهم یا عصر موسوم به امپریالیسم، جامعه ایران در معرض تغییر و تحولات بنیادینی قرار گرفت. دولت سنتی ایران بر ساختار قدرت خودکامه‌ای استوار بود که در آن شاهان از اقتدار سیاسی عالی برخوردار بودند. ساختار دولت استبدادی قاجار در اثر عوامل داخلی و خارجی متعدد به تدریج شروع به فروپاشی کرد. گسترش اقتصاد جهانی و امپریالیسم غربی فرایند فروپاشی استبداد را تسریع کرد. اگرچه دولت به دلیل تضاد منافع دو ابرقدرت بزرگ، یعنی بریتانیا و روسیه، از قید کنترل خارجی مستقیم رها شد، اما کنترل و نفوذش بر روی جامعه نیز کاهش یافت. نظام تیول‌داری به تدریج از هم فروپاشید و دولت به گونه‌ای فزاینده به قدرت‌های خارجی وابسته شد. همچنین در دوره

قاجار، به تدریج میان حکام و علما شکاف و اختلاف بروز کرد. نفوذ خارجی فزاینده موجب قدرت علمایی شد که مخالف نفوذ غرب و عرفی شدن نهادهای سنتی بودند (بشیریه، ۱۳۹۳: ۲۵-۲۸).

در تمامی یک‌صد سال قرن نوزدهم شماری از نخبگان سیاسی ایران که درون حاکمیت قاجار بودند تلاش کردند تا بتوانند اصلاحاتی را در نظام به وجود آورند. قائم‌مقام‌ها را می‌بایستی نخستین سر حلقه اصلاح‌طلبان عصر قاجار دانست که در آغازین سال‌های قرن نوزدهم درصدد تغییرات و اصلاحات برآمدند. بعد نوبت نایب‌السلطنه، عباس میرزا رسید که با اعزام نخستین دسته از محصلین ابتدایی به اروپا تلاش کرد تا ایران را با دانش‌های مدرن آشنا سازد. تلاش‌های اصلاح‌طلبی در اواسط قرن نوزدهم به هنگام صدارت میرزا تقی‌خان امیرکبیر به اوج خود رسید. کمتر جنبه‌ای از زندگی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران را می‌توان سراغ گرفت که مصون از امواج اصلاح‌طلبانه امیر مانده باشد. سپس سکان اصلاح‌طلبی در دست سپه‌سالار افتاد. شخصیت‌ها و رجال دیگر قاجار نیز تلاش کردند تا از طریق ترغیب شاه به اصلاحات زمینه‌های پیشرفت و ترقی را فراهم آورند (زیباکلام، ۱۳۸۲: ۱۴۴). مجموعه این تلاش‌ها و خود جریان مشروطیت، دستاورد قابل ملاحظه‌ای نداشتند و در حل بحران‌ها موفق نبودند.

برای درک نحوه ورود ایرانیان به دوره مشروطه نیاز است ساختارهای جمعی و ذهنی حاکم بر جوامع مورد مذاقه قرار گیرند. سازه‌های ذهنی به تاریخ، شکست‌ها، پیروزی‌ها، حقارت‌ها و غرورهای ملی یک قوم اشاره دارند که به صورت تدریجی در مناسبات زبانی تداوم یافته‌اند. ضربه تروماتیک (روان‌ضربه) مواجهه با دنیای غرب نیز، در جهان زیست و ناخودآگاه جمعی ایرانیان ریشه دوانده است. ورود ایران به عصر جدید و ایجاد شکاف در سیر طبیعی تاریخ و سنت که با خشونت همراه با شکست‌های خارجی و استعمار همراه بود، ایران را وارد دورانی کرد که به رویارویی بزرگ میان سنت و مدرنیته انجامید.

انقلاب مشروطه نقطه آغازین ورود ایران به عصر جدید و تعارض جدی و رسمی میان سنت و مدرنیته محسوب می‌گردد.

تجزیه حکومت قاجار به طبقات و منافع مخالف نهایتاً به انقلاب مشروطه منجر شد. این انقلاب با اعتراضات تجار و علما نسبت به نفوذ مقامات بیگانه آغاز شد. ریشه‌های انقلاب به سده نوزدهم به‌ویژه از هنگام نفوذ تدریجی غرب در کشور بازمی‌گردد. این نفوذ در واقع پیوندهای ضعیف دربار قاجار با جامعه را به دو شیوه هم‌زمان از هم گسست. از یک‌سو، مایه نگرانی مشترک بسیاری از بازاریان شهرنشین و نخبگان مذهبی شد که تا آن زمان پراکنده بودند و آنان را در قالب یک طبقه متوسط فراگیر به هم نزدیک کرد. از سوی دیگر، ارتباط با غرب، به‌ویژه از طریق آموزش‌های مدرن، ایده‌ها، پیشه‌ها، نهایتاً طبقه متوسط جدیدی را به وجود آورد (آبراهامیان، ۱۳۸۲: ۷۴). نفوذ غرب در اوایل سده، نخست به واسطه شکست‌های نظامی از ارتش روسیه و سپس انگلیس آغاز شد. روس‌ها مجهز به توپ‌خانه پیشرفته به سرعت با پیشروی به سوی آسیای میانه و قفقاز، شاهان قاجار را در دو جنگ کوتاه مدت شکست دادند و پیمان‌های تحقیرآمیز گلستان و ترکمنچای را به آنان تحمیل کردند. از سوی دیگر انگلیسی‌ها نیز که از سده هجدهم در خلیج فارس حضور داشتند، نفوذشان را گسترش دادند، قاجارها را به واگذار کردن هرات، مجبور و معاهده ننگین پاریس را به آن‌ها تحمیل کردند. این نفوذ و دخالت بیگانگان منجر به شکل‌گیری این عقیده شد که دست‌های بیگانه همه سرنخ‌ها را در اختیار دارد و تعیین‌کننده تمام رویدادها در واقع دسیسه‌های آنان است و هر بحرانی ناشی از آنان است. این نگاه پارانویایی<sup>۱</sup> به بسط نگرش توطئه در سیاست ایران منجر گردید. این معاهدات هم-چنین راه را برای دیگر قدرت‌های بیگانه برای کسب سلسله‌ای از امتیازات تجاری و دیپلماتیک مرسوم به کاپیتولاسیون هموار کرد. آنان می‌توانستند در ولایات کنسول‌گری

<sup>۱</sup> نگاه پارانویایی: نگاهی که می‌خواهد بر همه نظارت و سلطه پیدا کند و پیوسته نگران است که مبادا خطری از گوشه‌کناری غافلگیرش کند.

های خود را تأسیس کنند، تجارشان از پرداخت عوارض بالای واردات و هم‌چنین تعرفه‌های داخلی، محدودیت سفر و تعقیب در دادگاه‌های محلی معاف بودند. افزایش سرمایه‌گذاری خارجی در ایران موجب ایجاد اضطراب و نگرانی در میان برخی تجار محلی گردید.

پروژه مشروطیت بر آن بود که فرهنگ سیاسی ایران را بر مبنای سنت لیبرالی مدرن، بازسازی کند. برای تحقق چنین مقصودی لازم بود که رهبران مشروطه، فرهنگ ایرانی را با مدرنیته متلائم کنند و در جهت دموکراتیک کردن نهادها و روندهای سیاسی در ایران تلاش کنند. از آنجایی که قدرت سیاسی در ساختار دولت متجلی بود و مذهب نیز به‌عنوان فرهنگ غالب در شکل‌دهی به آن نقش عمده‌ای ایفا می‌کرد؛ از دید روشنفکران و منتقدان اجتماعی، این دو مرکز قدرت می‌بایستی محل نقد و تغییر واقع می‌شدند. جنبش مشروطه بر مبنای ائتلافی از نیروهای سکولار و مذهبی شکل گرفت. سکولارهای لیبرال و روحانیون اصلاح‌طلب بانگیزه‌های متفاوت و متعارض از جنبش مشروطیت جانب‌داری می‌کردند که موجبات تناقض‌های بعدی را فراهم آورد.

منابع خارجی تغییر محیطی در ایران پیش از انقلاب مشروطه عبارت‌اند از: شکست ایرانیان از روسیه، انقلاب صنعتی و ورود صنایع جدید به‌ویژه صنعت چاپ و تلگراف به ایران که از طریق نشر رسایل و سفرنامه‌های متعدد زمینه مناسبی را برای روشن شدن افکار و گسترش آگاهی‌های اجتماعی در میان توده مردم شهرنشین ایجاد کرد. گسترش سرمایه‌داری و روابط تجاری بین‌المللی که به تغییر ساختار اقتصادی ایران و موقعیت آن در نظام بین‌الملل انجامید. ورود مستشاران مالی و نظامی، ورود مسیونرها و معلمان خارجی، شکست روسیه از ژاپن و انقلاب ۱۹۰۵ که باعث بیداری ایرانیان و امیدواری مخالفان حکومت برای ایجاد تغییر شد، حمایت ضمنی انگلستان از انقلاب مشروطه، نهضت اصلاحات در عثمانی و دریافت وام و کمک خارجی و اعطای امتیازات به بیگانگان (خالقی، ۱۳۹۳: ۱۲۹). در مجموع در پایان قرن نوزدهم با فروش زمین‌های

دولتی، زمین‌داران بزرگی از میان طبقه تجار و دیگران وارد میدان شدند و فتودالیت‌ه شهری را به وجود آوردند و از سوی دیگر، تجار، بنیان‌گذار بورژوازی ملی شدند و با همکاری درس‌خوانده‌ها که تعدادشان روزافزون بود در جنبش مشروطه شرکت کردند. شکست روسیه از ژاپن، انقلاب روسیه و صدور فرمان مشروطیت در نخستین سال‌های قرن بیستم، سه واقعه مهم بود. تحولات سیاسی روسیه تأثیر ژرفی بر ایرانیان بخشید و پیروزی‌های ژاپن از حرمت اروپاییان کاست و بدین نتیجه رسیده‌اند که کشورهای عقب‌مانده هم می‌توانند روزی به قدرت برسند.

بحران مشروطیت ایران از تناقضات عمیق و بنیادی‌ای سرچشمه می‌گرفت که در آن وجود داشت. در این دوران شاهد قدرت‌نمایی، استبداد و سراسیمگی محمدعلی شاه، دعوی مشروعه با مشروطه، تعطیلی نظام مجلسی و دستگیری آزادی‌خواهان بودیم. قدرت خواهی، خودسری و اغتشاش طلبی بسیاری از انجمن‌های مشروطه‌خواه بدفهمی، کارندانی و کارشکنی انقلابیون افراطی، سوءاستفاده از آزادی بیان و مطبوعات، عامل مهم و مؤثر در تسریع حمله مخالفان در هر دو جبهه نظر و عمل بوده است. افراطیون در عمل نشان می‌دادند که آنچه از مشروطه آموخته‌اند گاه تا چه حد سطحی، نابهنجار و ویرانگر بوده است. مداخلات بی‌رویه و کارشکنی‌های انجمن‌های مشروطه‌خواه و طرفداران آن‌ها در مجلس، حربه به دست مخالفان مشروطه و طرفداران مشروطه مشروعه می‌داد و بدگمانی، سوءظن و دل‌سردی مردم را تشدید می‌کرد.

مشروطیت با ایجاد دولت قانونی و با نگارش قانون اساسی و وضع قوانین تازه بر آن شده بود تا ساختار کلاسیک دو قدرت سلطنت و دین را بر هم بزند و به قدرت تازه‌ای دست یابد. قدرتی که می‌بایست در حکومت قانون (عرف) تجلی یابد و همه مردم در برابر آن متساوی‌الحقوق باشند اما مشکل بزرگ این نهضت این بود که می‌خواست بر اساس همان ساختار دوگانه قدرت و اختلاف بین ملت یعنی دین و سلطنت به چنین قدرتی (حکومت قانونی و عرفی) دست یابد. بسیاری از مشروطه‌خواهان، ایجاد نظام پارلمانی و مشروطه را

یک ضرورت سیاسی و دینی برای حفظ بی‌ضه‌ی اسلام و حدود و ثغور مملکت اسلامی می‌داند (آجودانی، ۱۳۸۲: ۱۰۷).

### یافته‌های پژوهش و نتیجه‌گیری

انحطاط دولت قاجار، بیشتر ناشی از رشد صنایع و امپراتوری‌های اروپایی بود تا این که ضعفی غیرعادی در شاهان قاجار باشد. کاهش نسبی اقتدار آن‌ها تا اندازه‌ای به سبب آشکاری درماندگی روزافزون در برابر قدرت‌های غربی و چیرگی فزاینده این باور بود که همه بدبختی‌های کشور از حکومت استبدادی است. باوری که نتیجه مستقیم و ساده-انگارانه مقایسه ایران با اروپا بود. قانون اساسی ۱۲۸۵ نیز بیگانگی دیرینه جامعه با حکومت را پایان نداد و تنها بدان تعریف حقوقی بخشید. هنگامی که قانون اساسی به دست آمد و انتخابات مجلس برگزار شد، رویارویی از خیابان‌ها به صحن مجلس اول منتقل گشت. مجلس هم قوه مقننه بود هم قوه مجریه که موجب ناکامی در اداره کشور شد. یک دهه جنگ با امپراتوری نیمه اروپایی روسیه به یک‌باره مجموعه بیش از دو قرن پیشرفت و ترقی اروپا پس از رنسانس و انقلاب صنعتی را به گونه‌ای عریان و آشکار در مقابل چندین قرن درجا زدن و عقب‌گرد ایرانیان قرارداد. فداکاری و از خودگذشتگی ایرانیان به تنهایی نمی‌توانست پاسخ مناسبی برای توپخانه جدید و تسلیحات پیشرفته روس‌ها باشد. غیریت طایفگی و عشایری قوای ایران نمی‌توانست عکس‌العمل کافی در مقابل انسجام، نظام و سلسله‌مراتب فرماندهی ارتش مدرن روسیه به حساب آید. با این که شماری از نخبگان ایرانی دریافته بودند جامعه نیاز به یک تغییر و تحولات اساسی و ایجاد نهادها و سازمان‌های مدرن دارد که اوج آن در مشروطیت نمود داشت اما ماحصلی درخور حاصل نیامد و نسبت به نوع ارتباط با غرب و مدرنیته تعیین تکلیف نشد. در نهضت مشروطه‌خواهی ما، آرمان و مقصد حرکت مشخص بود. مسئله عمده تحقق بخشیدن به آرمان‌ها و گذر از سنگلاخی است که همیشه بنیادهای کهن سر راه تحول و

ترقی به وجود می‌آورند. تقسیم قدرت سیاسی میان مجلس و سلطنت نمی‌تواند پایدار بماند و ناگزیر بایستی یکی بر دیگری فائق آید. تشکیل حدود هفت کابینه در مدت کمتر از دو سال پس از پیروزی انقلاب حاکی از لجام‌گسیختگی انقلاب مشروطه بود. بعد از جشن پیروزی، هرج و مرج، کشور را فراگرفت و خطر تجزیه سایه افکنده بود.

نظام مشروطه مجلسی، دستگاه اجرایی مسئول به علاوه تأسیسات اداری جدید می‌خواست. هیئت وزرا و به اصطلاح کابینه دولت، نماینده قوه اجرایی بود. این هیئت در آغاز حکومت ملی، نه ترکیب منسجمی داشت و نه خود را مقید به مسئولیت مجلسی می‌شناخت. در واقع ته‌مانده سنت دولت مطلقه در مرحله انتقالی نظام کهنه به نو بود. انقلاب مشروطه ایران، با انتظارات بزرگ آغاز شد اما فرجام آن غرق شدن در دریای ژرف یأس و ناامیدی بود. طلوع عصر جدید، راهگشای آینده روشن و احیای یک تمدن باستانی را وعده داد اما به دوره‌ای از کشمکش و مبارزه منجر شد که کشور را به آستانه فروپاشی کشاند. همان اصلاح‌طلبان رادیکال، به انتظار یک منجی مقتدر برای نجات کشور نشستند. انقلاب در آغاز تا حد زیادی موفق شد زیرا حکومت در مقابل امر واقع، تسلیم و مبهور بود و به طریق اولی در نهایت تا حد زیادی شکست خورد زیرا موضعی فانتزیک در برابر امر واقع اتخاذ نمود.

با تشکیل مجلس دوم در آبان ماه ۱۲۸۹، به نظر می‌رسید مبارزه برای مشروطه سرانجام به نتیجه رسیده است؛ اما این وضعیت کاملاً گمراه‌کننده بود. چیزی نگذشت که دولت جدید دریافت که ابزارهای لازم برای اداره کشور را در اختیار ندارد و در اجرای اصلاحات تنهاست. دولت جدید که مشکلات و گرفتاری‌های رژیم گذشته را به ارث برده بود، در واقع دولتی بدون یک دستگاه متمرکز بود. وزیر داشت اما فاقد وزارتخانه بود. پیروزی پارلمانی به امری غیرواقعی و بی‌ارزش تبدیل شده بود. در این میان، فشارهای مالی و ورشکستگی بر اثر متناسب نبودن میزان درآمدها با هزینه‌های دولت، مشکلی بزرگ بود. تنگناهای مالی دولت موجب شد تا متنفذان محلی، قدرت خود را گسترش



دهند و در حوزه سیاست خارجی نیز از خط‌مشی ویژه خود پیروی می‌کردند. این تنگناهای نظام مشروطه به واسطه جدال‌های مستمر بین دو حزب عمده مجلس یعنی اعتدالیون و دموکرات‌ها تشدید می‌شد. نظام مشروطه موجب باندبازی و سیاست حزبی شد. اگرچه هدف قانون اساسی، استقرار رژیم لیبرال بود اما در اثر عوامل متعددی یک رژیم نظامی اقتدارگرا در دهه ۱۹۲۰ ظهور کرد. ضعف حکومت مرکزی، تعلیق مجلس، وقوع شورش‌های محلی در برخی از مناطق، نفوذ فزاینده بریتانیای کبیر در ایران بعد از انقلاب اکتبر روسیه و کاهش نفوذ دربار قاجاریه، همگی به انتقال قدرت به رضاخان کمک کرد. ناآرامی‌های دوران جنگ با مشکلاتی نظیر کمبود محصول، فراگیرشان وبا و تیفوس و بیماری جهانی آنفولانزا هم‌زمان شد. ایلاتی‌ها و قبایل به سرقت‌های مسلحانه روی آوردند و گرسنگی شایع شده بود. ایران تا سال ۱۲۹۹ یک دولت شکست‌خورده بود. حضور وزرا در مناطق خارج از پایتخت اندک بود. دولت نه تنها بر اثر رقابت‌های بین متنفذین و برجستگان سنتی و هم‌چنین میان احزاب سیاسی جدید بلکه به دلیل موافقت‌نامه سال ۱۹۱۸ ایران-انگلیس کاملاً فلج‌شده و از کارافتاده بود. برخی ولایات در اختیار جنگ‌سالاران و برخی دیگر زیر سلطه شورشیان مسلح بود. کشور در آستانه هرج‌ومرج کامل قرار گرفته بود. همین خطر وقوع جنگ داخلی و تجزیه کشور بود که منجر به کودتای ۱۲۹۹ شد. در واقع به دلیل احاطه امر خیالی بر ایرانیان و برای فرار از مواجهه‌ای منطقی با امر واقع و کتمان مدرنیته به جای پذیرش منطقی آن شاهد ارائه راه‌حلی فانتزیک از جنس مشروطه اسلامی-ایرانی بودیم که نتایج آن در مطالب بالا بیان شد. مشروطه در حقیقت پاسخی فانتزیک بود به بن‌بست تلاش‌هایی که برای اصلاح‌طلبی در ایران از اوایل قرن نوزدهم با استقرار حاکمیت قاجارها صورت گرفته بود و واکنشی به احساس عقب‌ماندگی و ضربه تروماتیک ناشی از تجدد بود. وظیفه گفتمان غالب مشروطه، پوشاندن فقدان و تحمل‌پذیر کردن مواجهه تروماتیک با امر واقعی تجدد بوده است.

## منابع

آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۹) تاریخ ایران مدرن، ترجمه محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.

آجودانی، ماشالله (۱۳۸۲) مشروطه ایرانی، تهران: اختران.

احمدی، بابک (۱۳۹۳) نوشته‌های پراکنده، تهران: مرکز.

ایستوپ، آنتونی (۱۳۹۰) ناخود آگاه، ترجمه شیوا رویگریان، چاپ سوم، تهران: مرکز.

بشیریه، حسین (۱۳۹۳) زمینه‌های اجتماعی انقلاب ایران، ترجمه علی اردستانی، تهران:

نگاه معاصر.

بهنام، جمشید (۱۳۹۴) ایرانیان و اندیشه تجدد، چاپ پنجم، تهران: فروزان.

تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۶) روانکاوی و سیاست، پژوهش علوم سیاسی، شماره ۴.

خالقی، احمد. خرم بقایی (۱۳۹۳) «نظریه جانسون و انقلاب مشروطه»، فصلنامه

سیاست، دوره ۴۴، شماره ۱.

ژیژک، اسلاوی (۱۳۸۴) گزیده مقالات در نظریه، سیاست، دین. ویراسته مراد فرهاد

پور، مازیار اسلامی، امید مهرگان. تهران: گام نو.

ژیژک، اسلاوی (۱۳۸۹) عینیت ایدئولوژی، ترجمه علی بهروزی. تهران: طرح نو.

دی پالمر، داناله و تری دانکلبرگر (۱۳۹۵) ساختارگرایی و پسا ساختارگرایی: قدم اول،

ترجمه مهشید کریمایی، تهران: شیرازه کتاب ما.

زوپانچیچ، آلنکا (۱۳۹۸) چرا روانکاوی؟ سه مداخله، ترجمه علی حسن‌زاده، تهران:

بان.

زیباکلام، صادق (۱۳۸۲) «آیا جنبش مشروطه برای ایران زودرس بود؟»، مجله

دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۵۹.

صادقی‌پور، محمداصادق (۱۳۹۱) بوطیقای ژیژک: چهارمقاله و شرح آن‌ها. تهران:

ققنوس.

فینک، بروس (۱۴۰۰) مقدمه‌ای بالینی در روانکاوی لاکانی: تئوری و تکنیک، مترجم کیوان آذری، اردبیل: روشنگار.

کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۷۹) دولت و جامعه در ایران، ترجمه حسن افشار، تهران: مهرباب.

مایرز، تونی (۱۳۹۱) اسلاوی ژیتک، ترجمه احسان نوروزی، چاپ دوم، تهران: مرکز. معمار، رحمت الله (۱۳۸۶) «تحلیل جامعه‌شناختی از وقوع جنبش مشروطه در ایران با

استفاده از نظریه فشار ساختاری اسملسر»، زبان و ادبیات، شماره ۵۸ و ۵۹.

هومر، شون (۱۳۹۴) ژاک لاکان. ترجمه محمدعلی جعفری و سید ابراهیم طاهانی، چاپ چهارم، تهران: ققنوس.

Barret, M. (1991) *The Politics of Truth*, Oxford: Polity.

Glynos, Jason. (2008) *Ideological Fantasy at Work*. Working Paper in Ideology in Discourse Analysis: NO. 23. 1-22.

Kabgani, Sajad and Matthew Clarke. (2016) *Fantasy, Nostalgia and Ideology: A Lacanian reading of post revolutionary Iran*. *Psychoanalysis, culture & society*: Vol.22,2, 154-172.

Laclau, E. (1990) *New Reflections on the Revolution of our Time*, London: Verso.

Zizek, S. (1989) *The Sublime Object of Ideology*, London: Verso.